

# جایگاه مولوی در تاریخ و اندیشه

محمد برشان - کرمان

درآمدی.

ای پیر بلخ! ای که در زندگی‌ات به مرگ عارف بودی! ای عارف شوریده! ای جان بهشتی! وقت خوش باد که از سراسر کلامت عطر کتاب خدا به مشام می‌رسد.

## منابع و ماخذ

- ۱- پله پله تا ملاقات خدا، عبدالحسین زرین کوب، تهران، علمی، ۱۳۷۰-۲. زندگانی مولانا، بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، زواره، ۱۳۵۴.
- ۳- مولوی چه می‌گوید، جلال‌الدین همایی، تهران، آگاه، ۱۳۵۶-۴. عرفان مولوی، خلیفه عبدالحکیم، ترجمه احمد محمدی و احمد میرعلایی، تهران، حبیبی، ۱۳۵۶-۵. مولویه پس از مولانا، عبدالباقی گولپیناری، ترجمه‌ی توفیق سبحانی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۴.

خط و تذهیب از: خانم ناهید شاکری



رندان میخانه، روحانیون قشری، صوفیان دروغین و خلاصه همه‌ی زندگی این عهد به نمایش گذاشته شده است. مولانا معتقد بود مغولان چون تمدنی والا و برتر ندارند، لذا به‌زودی ایشان رنگ فرهنگ کشور فتح شده را به خود خواهند گرفت و سپس در آن مستحیل خواهند گشت، چنان‌که شد...

مولانا عقیده‌مند بود که دنیا پیوسته نو می‌شود. ما از این تجدید حیات غافلیم. عمر چون جو بیاری‌ست که می‌گذرد. موضوعی در کلام، عرفان، اندیشه‌های فلسفی و اجتماعی نیست که مولوی به آن نپرداخته است. مولانا بیش از هر عارف دیگری متخصص در امر موسیقی‌ست. او با موسیقی مقالی و ردیفی و با برخی از سازها، و با ریتم و وزن و آهنگ آشنا بود. از دید مولوی همه به عوالم هستی راه ندارند، پیام همیشگی مولوی این است که نه همین مادیت و نه همین عقل بلکه چیزی فراتر و برتر از این‌ها وجود دارد که اگر به او نپیوندی چیزی نیستی.

ای جان شوریده از بلخ تا قونیه آواز کاروان تو به گوش می‌رسد، ای که سراسر زندگی‌ات سفری معنوی بود که تو آن را مثنوی سرودی، همان مثنوی که شرح سفر غریبانه‌ی آدمی بود.

از هنگام بریده‌شدن از نیستان و دچار آمدن به درد فراق تا به‌هنگام بازجستن روزگار وصل و بازگشتن به اصل. آری! در مثنوی معنوی حکمت‌ها گشوده‌ی و رازها نموده‌ی، هم‌چنان مثنوی‌ات، دیوان غزل‌هایت نیز نیستان اشتیاق است، دیوان تو دیوان خورشیداست. تو منظمه‌ی از خورشیدها را سروده‌ی که هیزم دل‌ها را به آتش بکشی و جهانی را از شور کلمات خویش مست کنی که تو خود گفته‌ی: شراب‌خانه‌ی عالم شده است سینه‌ی من / هزار رحمت بر سینه‌ی جوانمردم... و تو بی‌پا و سر هم‌چون ماه به دیدار خورشید معرفت شتافتی چه عارفانه کتاب را به آب سپردی و از بازار مسگران عالم تا به آسمان شهود به سماع

□ تصور نمی‌رود که شخصیت فرهنگی ایرانی دیگری در طول تاریخ به‌حدّ مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، مورد اعتقاد و علاقه‌ی گروه‌های متعدد بوده باشد. عظمت مولانا، عظمت فکر و معرفت است و گرنه او مقام دنیایی نداشت.

مولانا جلال‌الدین از خود ثروتی نداشت و مقرری مدرسه او در قبال تدریس روزی نیم‌دینار بود، هنگام مرگ پنجاه و دو دینار هم قرض داشت که طلبکار او را بخشید.

مولوی تهاجم مغول را به یک سیلاب خروشان و عالم‌گیر تشبیه می‌کرد که سرانجام فرو خواهد نشست، ولی معتقد بود که این واقعه به‌دنیای شرق جان تازه‌ی خواهد بخشید و فرسودگی و جمود گذشته را برطرف خواهد کرد و این بخش از جهان از نو، جوانی و شادابی خواهد یافت. وی این پدیده‌ی شگرف را نیز هم‌چون پدیده‌های دیگر عالم می‌نگریست و با اعتقاد بر این اصل که جهان پیوسته رو به نو شدن دارد، و این که تضاد، اصلی‌ست که خود را بر جامعه تحمیل می‌کند، با وجود نفرت از آن، آن را واقع‌ی اجتناب‌ناپذیر می‌انگاشت که از انجامش چاره‌ی نبود و می‌بایست که اتفاق می‌افتاد. او به درستی و با ژرف‌نگری خاص خود دریافته بود که ستم‌گری‌ها و خون‌ریزی‌های مغول ناشی از فرسودگی و خواب‌ماندگی دنیای شرق و ندانم‌کاری‌های دست‌اندرکاران اداری، سپاهی و روحانی بوده است. مولانا نیز مانند دیگران بر این عقیده بود که کشتن بازرگانان مغولی به فرمان خوارزم‌شاه انگیزه‌ی ورود مغولان بود که چنگیز به درگاه خدا استغاثه کرد و مغولان به امر حق منصور شدند و عالم را گرفتند، ولی به‌دنبال آن بسیار بدی‌ها کردند و ویرانی‌ها به بار آوردند.

در اشعار مولوی وقایع تاریخی به‌خصوص جنبه‌های اجتماعی آن انعکاس یافته است. در آن‌ها تهاجم مغول، شهرهای ویران‌شده، روستاهای نابود گشته، سرهای بریده، شحنه و محتسب و راهزن، زنان حرم‌نشین، مستان و